

تفکرات تنهایی

دکتر احمد فرشبافیان صافی
عضو هیات علمی واحد خوی

چکیده

این مقاله حاصل تفکرات تنهایی و خصوصی اینجانب است که فقط براساس مطالعات و تجربیات شصت ساله در باره یکی از موضوعات بسیار مهم: نماد و نماد سازان: که تاکنون از سوی دانش پژوهان گرامی سخت مورد بی مهری و غفلت واقع شده روی کاغذ نقش بسته است. در طی این مقاله ابتدا انسانها را به سه گروه:

۱. عقل گرایان ۲. احساساتیان ۳. انسانهای متعادل (نماد سازان)

تقسیم کرده آنگاه پس از بیان ویژگی‌های هر گروه جامعه نماد سازان را به عنوان جامعه برتر و مدینه فاضله معرفی کرده برای شهرسازی و زیبا سازی قیافه و مبلمان شهرها و جلب جهانگردی بیشتر راهکارهایی ارائه گردیده است. امیدوارم مورد استفاده اهل فن و علاقه‌مند قرار گیرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

واژه‌های کلیدی

نماد، رمز، اشارت، سمبل، عقل، احساس، ایمان

مقدمه

این مقاله حاصل تفکرات تنهایی و شخصی اینجانب است که در باره تاثیر نماد و نمادسازی در زندگی خصوصی بشر صورت کتابت یافته، امید است که بتواند برای بعضی افراد حتی سازمانها سودمند باشد.

برای اینکه ابعاد مسأله روشن شود و تفاوت انسانها در ارتباط با نماد مشخص گردد: نخست انسانها را به سه گروه تقسیم می‌کنیم:

۱. عقل‌گرایان ۲. احساساتیان ۳. نماد سازان

هدف ما بررسی همه جانبه این گروه‌ها نیست زیرا که در این صورت مثنوی هفتاد من کاغذ شود بلکه از جهت توجه آنها به مسأله نماد سازی و اشارت شناسی و نیز آثار و تبعات این توجه در زندگی عینی و عملی آنان مسأله را پی می‌گیریم و ویژگی‌های عملی هر یک از سه گروه را در این زمینه بیان می‌کنیم. در این بیان وارد مباحث و تعاریف دقیق و عمی نماد و رمز و اشارت آنچنانکه در کتاب گرانقدر دوست و همکلاسی عزیزم جناب آقای دکتر تقی پور نامداریان آمده نمی‌شویم بلکه فقط مفاهیم معمول و محاوره‌ای این واژه‌ها مورد نظر ماست. بنابر این نماد در این مقاله عبارت است از فشرده یک اسطوره یا یک حقیقت و یک حادثه در قالب یک شی همراه با ذوق لطیف و سیلان اندیشه و حس زیبایی شناختی است. ناگفته پیداست که این فشرده‌گی و تلخیص با آنچه که امروز در برخی از موارد رایج است فرق دارد. امروز مد شده که اکثر عنوان‌ها را با جمع کردن حروف اول کلمات خلاصه می‌کنند نظیر اسامی شرکت‌ها یا نام سازمان‌های بین‌المللی. ولی نماد و رمز خلاصه شدنی است که با یک شعور برتر زیبایی شناسی هوشمندانه همراه است.

ما در این مقاله نخست به برخی از ویژگی‌های انسان‌های نماد ساز می‌پردازیم آنگاه به مناسبت ارتباط عقل و احساس با یکدیگر به مقوله تضاد عشق و عقل نگاه تازه

می‌اندازیم تا به مسأله خرد گرایی در دوران معاصر برسیم و در آخر از این جهت که قدمای ما نیز نمادگرایی در ادب فارسی را تأیید کرده‌اند بحثی را تحت عنوان صراحت و اخفا در ادب فارسی مطرح می‌سازیم.

برای شناخت انسان‌های نمادساز و سهولت مطالعه مردم را به سه گروه تقسیم می‌کنیم و ویژگی‌های هر کدام را توضیح می‌دهیم:

۱- عقل‌گرایان:

کسانی که گرفتار عقل محض‌اند زندگی را ریاضی وار می‌نگرند و همیشه معتقدند که حاصل ضرب دو در دو چهار است و این خشکی و انعطاف ناپذیری را هم در خانه و خانواده و هم در محافل علمی و دوستانه بکار می‌برند اگر بخواهم برای این قبیل انسانها مثالی بزنم؛ بازرس ژاول را در داستان پینوایان مناسب می‌دانم، اینها از عاطفه و احساس بکلی بی‌خبرند؛ مانند یک ساعت کوکی عمل می‌کنند از شعر و ادبیات و بطور کلی از هنر چیزی نمی‌دانند و لذت نمی‌برند. این گروه اهل شوخی و مزاح نیستند و شوخی را بلاهت و اتلاف وقت می‌شمارند و در هر کاری جدی و صریح‌اند. در بیان از کنایه و استعاره خوششان نمی‌آید معتقد به صراحت‌اند، همین عده هستند که به برخی از آیات الهی نیز ایراد می‌گیرند که چرا فلان مطلب را راسته روان نگفته، در حالیکه از دیدگاه یک مؤمن متعادل هزاران زیبایی در آن بیان به ظاهر پیچیده نهفته است و هرپیچ و خم آن مانند نوای دلنشین موسیقی روح انسان را به پرواز در می‌آورد.

از آنجا که این آدمها متکی به عقل فردی‌اند و عقل فردی نیز از درک قدرت و عظمت بی‌پایان خدا و عالم غیب ناتوان است معمولاً پایان کار این افراد به کفر می‌انجامد. این آدمها فراموش کرده‌اند که عقل وسیله هدایت است ولی تنها وسیله نیست. برای هدایت یک انسان توفیق الهی و تقویت ایمان نیز ضروری است.

این گروه نماد را می‌فهمند ولی عمق آن را درک نمی‌کنند مثل مسأله ریاضی از عهده حل آن بر می‌آیند اما از لطافت موجود در آن بی‌خبرند اگر خوشمزه‌ترین لطفیه را به

این آنها تعریف کنید از آنجا که بی احساس اند زل زل نگاه می کنند بی آنکه لبخندی بزنند گاهی هم با گستاخی می پرسند بقیه اش چیست.

۲- احساساتیان :

کسانی هستند که غالباً آنان در زندگی بر پایه احساسات تصمیم می گیرند با احساس عمل می کنند و با احساس به قضاوت می نشینند و با احساس در باره اشیاء و اشخاص حکم صادر می کنند. حوادث کوچک که نقشی در جریان زندگی عادی ندارند از نظر آنها اهمیت فوق العاده پیدا می کند حتی گاهی تعادل روحی و روانی آنها را به هم می زند اینها به عمق مسائل نمی رسند گاهی سلام ندادن یک نفر که ایشان از وی انتظار سلام داشتند بسیار عصبانیشان می سازد، یادشان می رود که ممکن است این آدم اصلاً ایشان را ندیده یا حواسش پرت بوده قصد اهانت و جسارت نداشته است. بیشتر ظواهر امور آنها را به خود مشغول می کند دیوانه وار و غیر متجانس عاشق می شوند به عنوان نمونه از این نوع عرض می کنم که: شاگرد کفاشی بود که عاشق دختر ثروتمند و پر تجمل هم محله خود شده بود که چهار پنج نفر نوکر و کلفت هنگام رفتن به مدرسه آن دختر را اسکورت می کردند و ساعت چهار بعد از ظهر هنگامی که دختر خاتم از مدرسه به خانه برمی گشت او دست از کار می کشید و سر راه دختره می نشست، روزی با تمام خوشحالی که از شدت شادمانی نزدیک بود منفجر شود پیش من آمد و گفت بالاخره امروز حرف دلتم را زدم، گفتم چه گفتی؟ گفت: گفتم لامصب پدر سوخته عجب خوشکله! من به عوض وی خجالت کشیدم؛ دیدم بعد از پنج شش ماه انتظار با فحش و ناسزا از دختره استقبال و پذیرایی کرده است.

این افراد روی مسائل جزئی کینه توزی عجیب از خود نشان می دهند و تا پای مرگ و استیصال خود پیش می روند آنگاه با مختصر چراغ سبز از جانب طرف به سرعت آشتی می نمایند. استاد زنده یاد دکتر محمد علی رجائی بخارائی روزی سر کلاس فرمودند که:

از یونان قدیم دو مکتب عمده برخاسته یکی مکتب عقل‌دیگری مکتب عشق و احساس ، که از این دو مکتب، عقل به غرب رفته و عشق و احساس به مشرق زمین آمده است در هر حال این گروه از نماد و نمادگرایی سر در نمی‌آورند هر مطلب ساده‌ای را باید برای آنها شرح داد تا متوجه جزئیات شوند. اغراق آمیز صحبت می‌کنند و چیزهایی می‌گویند که خارج از قدرت محدود آنهاست تصاویر و نقش و نگار و چینش اشیاء درون خانه این قبیل آدمها بسیار ساده و معمولی و کم محتوا و تکراری و یکنواخت است . هیچ ذوقی در آنها بکار نرفته در انتخاب رنگها دقت کافی بعمل نیامده و هماهنگی‌ها و سازگاریها ، رعایت نشده است . موسیقی در نظر ایشان تکرار یک یا چند ریتم ساده است که بارها و بارها این ریتم را تکرار می‌کنند و به خیال خود با آن قول و غزل عیش می‌کنند و می‌رقصند . فیلم هایشان آنگوشتی است و معمولاً روابط جنسی کلفت و ارباب ، نوکر و کلفت را به نمایش می‌گذارد . این آدمها از لحاظ ایمانی قابل اعتماد نیستند . گفتارشان بیانگر ایمان و اسلام دو آتشفشان است ولی اهل رخصت و تسامح‌اند ، مسائل را به شوخی برگزار می‌کنند.

در شهرهای این آدمها ساختمانها مثل قوطی کبریت ساده روی هم یا کنار هم چیده می‌شوند. شهرها دلگیر و غم‌انگیز به نظر می‌رسند . همه جا زوایه‌های تیز است که از هر طرف به چشم آدمی فرو می‌رود . خیابانها کج و معوج ، در هم ، تودرتو ، کم عرض و بالا و پائین‌اند. چنین به نظر می‌رسد که اینها نمی‌خواهند که مختصر زحمتی به خود دهند تا در طبیعت دخل و تصرفی داشته باشند. حتی تبلیغات تجاری شان بی نمک و آبکی و بی محتواست ، تلویزیونشان چیزی نشان نمی‌دهد که با چیزی که قصد تبلیغشان را دارند هیچ رابطه و مناسبتی ندارد. تلویزیون ، جارو را نشان می‌دهد شیرخشک را معرفی می‌کند.

۳- انسان های نماد ساز :

این گروه کسانی هستند که عقل را به عنوان چراغ هدایت بخش خدادادی بکار می گیرند . به قول نظامی معتقدند که :

روشنی عقل به جان داده‌ای جاشنی دل به زبان داده‌ای

در هر کاری که انجام می دهند قوانین و حسن و قبح عقلی را رعایت می نمایند ، وقتی کاری را با عقل و درایت صحیح انجام دادند احساس شادمانی و مسرت می کنند و هنگامی که عقل را درست بکار نینداختند ضرر می بینند و پای لرزش هم می نشینند . اینان آیه شریفه را دقیقاً بکار می بندند که می فرماید :

«وَسَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» آل عمران : ۱۵۹

یعنی عقل را بکار می اندازند وقتی به یک جمع بندی کلی رسیدند تصمیم می گیرند و با توکل به خدای بزرگ اقدام می کنند اما می دانند که اقدامات عقل فقط در قلمرو مادیات قال اتکاست . به قول سنائی

عقل رهبر و لیک تا در او فضل او می بود تو را بر او

عقل همه زوایا را نمی بیند . بخصوص وقتی که وارد قلمرو عالم غیب و وحی می شود چیزی از آن سر در نمی آورد . سنایی می گوید علم و اطلاع ما از ذات باری تعالی به اندازه علم و اطلاع طفل کور مادر زادی است که از مادر خود دارد . آن طفل می داند که مادری دارد اما چگونگی آن مادر را نمی داند :

داند او این که مادری دارد لیک چونی به وهم در ، نارد

تفاوت عمده این گروه با گروه اول این است که :

۱. آنها عقل را فعال مایشاء و قاطع می دانند . ولی این گروه می داند که حوزه قلمرو عقل ، عالم مادیات است حتی در همین عالم نیز از عهده همه کارها بر نمی آید .
۲. گروه اول فقط به عقل متکی اند ولی این گروه وجود ذوق و احساس در کنار عقل را نیز لازم و ضروری می دانند با احساس خردمندانه زندگی می کنند از زیباییها لذت

می‌برند و از زشتیها نفرت نشان می‌دهند. این انسانها با داشتن عقلی استوار صاحب ذوق و احساس و عاطفه عالی هم هستند.

اساتید بزرگوار علوم تربیتی می‌گویند: تربیت موفق و کارآمد آن است که مربی تمام استعدادای نهفته شاگرد خود را هماهنگ و متناسب رشد دهد بالا آورد. در افراد این گروه همین ویژگی صدق می‌کند اینها با داشتن عقل و بکارگیری به موقع آن احساسشان نیز بی‌آنکه دچار نژند روانی و توهم بشود با زیباییها آشنا می‌شود و آنها را تشخیص می‌دهد و از آنها لذت می‌برد. صراحت و سادگی بی‌محتوا این آدمها را رنج می‌دهد اگر از معنی عرفانی (اشارت) صرف نظر کنیم باید بگوئیم که عبارت «العاقل تکفیه الاشاره» در مورد آنان صادق است.

آنکس است اهل بشارت که اشارت داند
تلقین و درس اهل نظر یک اشارت است
نکته‌ها هست بسی محرم اسرار کجاست
گفتم حکایتی و مکرر نمی‌کنم
حافظ

در صحنه زندگی این آدمها هرگز بگو مگوئی در نمی‌گیرد. بیشتر خواستها از طریق نگاه صورت می‌پذیرد.

آینه‌های روشن گوش و زبان نخواهند
از راه چشم باشد گفت و شنود ما را
باید اذعان کنیم که هیچ وقت عقل بی‌احساس و احساس بدون عقل کار ساز نبوده و خداوند متعال این دو نیروی عظیم خلقت را مکمل یکدیگر آفریده است. این فکر پسوچی است که کسی معتقد باشد که عقل و علم به تنهایی می‌تواند زندگی اجتماعی و انفرادی انسان را سرو سامان بخشد. البته و صد البته احساس بدون عقل و علم نیز راه به جانی نمی‌برد.

روزی به یکی از پزشکان معروف گلو و حلق و بینی تبریز که مدتی شاگرد اینجانب بود مراجعه کردم ضمن معاینه اینجانب گفت آقای فلانی به دادم برسید من دارم می‌پوسم. آن روزها گزیده شمس تبریزی به اهتمام آقای دکتر شفیع کدکنی تازه به بازار آمده بود

و من یک جلد خریده بودم و همراه داشتم ، آن گزیده را تقدیم کردم ، چند روز بعد تلفن زد و گفت :

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم
از آمیزش عقل و احساس معجزونی ساخته می شود که آن معجون به درد دنیا و آخرت
انسان می خورد . به قول سعدی علیه الرحمه :

پریشان شود گل به باد سحر نه هیزم که نشکافدش جز تبر

افراد این طبقه در عشق صادق و باوفا و در زندگی عملی و عینی نکته سنج و آینده نگرند. هر جامعه‌ای که از چنین انسانها تشکیل شود زندگی در آنجا به سوی رمز و نماد، گرایش می یابد گفتیم که نماد سازی و رمز گرایی با خلاصه کردن یا خلاصه شدن موضوعی فرق عمده دارد چنانکه اخیراً آمد شده که اکثر نامها و عناوین را با جمع کردن حروف اول کلمات خلاصه می کنند ، نظیر اسامی شرکتها و سازمانهای بین المللی. اما نماد و رمز خلاصه شدنی است که همیشه با یک شعور برتر زیباشناختی همراه است . به عنوان مثال: در این پنجاه سال اخیر بیشتر مردم درب خانه شان را از آهن می سازند و روی آن اشکال و نقوش گوناگون ترسیم می کنند که اکثر آن نقوش «من در آوری» و بی معنی است . ولی معلمی بود که روی یک لنگه درب خانه خود شکل روباهی را نقش کرده بود که پیشش یک کوزه دهن باریک نهاده شده بود و روباه قادر نبود از آب موجود در آن کوزه بخورد و لنگه دیگر درب لک لکی را که آب در یک بشقاب تخت پیش رویش گذاشته شده بود نشان می داد هر کس تصاویر را می دید لحظه‌ای به خود فرو می رفت و بعد از یاد آوری داستان مهمانی روباه و لک لک لبخندی ناشی از لذت بر لبانش نقش می بست و ذوق صاحبخانه را می ستود.

در خانه‌ای دیدم که روی تلویزیون ، مجسمه اردکی را گذاشته بودند تا اینجا مسأله بسیار ساده است و در هر خانه‌ای ممکن است اتفاق بیفتد ولی صاحب آن خانه اردک را

طوری روی تلویزیون گذاشته بود که گونی اردک خم شده می‌خواهد تلویزیون تماشا کند.

متأسفانه اکثر شهرهای کشور ما از نماد خالی است و در این زمینه فقط به نصب مجسمه یا تصویر کسی که مورد نظر است و هیچ معنی و مفهومی ندارد اکتفا می‌شود.

خوشبختانه اخیراً در بلوار استاد شهریار تبریز مجسمه اسبی بالدار را که از مجموع چراغهای زنگین ریز تشکیل شده بود نصب کرده بودند که در شب منظره قشنگی داشت با توجه به بالدار بودن آن اسب برای بیننده براق نبی اکرم «ص» مجسم می‌شد که در شب معراج سوار آن شده بودند اما هنرمند طراح در این پیکر نازنین ابتکار نمادین زیبایی به کار برده بود که برای انسان‌های نمادگرا بسیار جالب توجه بود و قطعاً خیلی از انسانهای غیر نمادین حتی متوجه آن هم نشده‌اند و آن این بود که طراح محترم صخره را به صورت موجی سیال بالا آورده بود که گویی سنگ جان گرفته می‌خواهد همراه براق نبی اکرم «ص» عروج نماید همین ابتکار بدیع عمق عجیبی بدین تصویر داده بود که هر بیننده آگاه را به شگفتی وامی‌داشت و روحش را نوازش می‌داد شهرهایی که از این افراد تشکیل شود بسیار زیبا و دیدنی است، هوش و ذوق و درایت از همه جای آنها به چشم می‌خورد. شهرداران و شهرسازان باید به این نکته عنایت خاص داشته باشند که کشیدن گل و بوته و بلبل روح انسان‌های ژرف اندیش را سیراب نمی‌کند و مجسمه فلان هنرمند که خالی از هرگونه رموز و راز هنری باشد هیچ جنبه زیبایی ندارد.

این مسأله در جلب توریست نیز بسیار مؤثر است جهانگردان که اکثراً انسان‌های فوق العاده‌ای هستند بدین مسایل اهمیت خاصی قائلند. معمولاً آوازه نمادها از راههای دور آنها را به سوی خود می‌کشد ساختن آپارتمانهایی نظیر قوطی کبریت و چیدن آنها روی هم یا کنار هم اصلاً کار مهندسی و هنری نیست. (نظیر آپارتمانهایی که در شوروی سابق برای طبقات پایین و کم درآمد ساخته شده بود) باید در هر اثری که در شهر ساخته می‌شود

ذوق هوشمندانه زیبا شناختی مردم آن شهر به نمایش گذاشته شود به عنوان مثال عرض می‌کنم در شهرکی که به نام شهید باکری ساخته می‌شود چپش آپارتمانها و ساختمانها طوری باشد که اگر کسی از بالا و از هواپیما آن شهرک را تماشا کند از مجموع آن ساختمانها در روی زمین نام باکری را تشخیص دهد و بخواند.

اینجانب به عنوان یک شهروند پیشنهاد می‌کنم که مبلغان ساختمانها در یک خیابان باید طوری باشد که نه تنها یک ساختمان جلوی دید ساختمانهای دیگر را نگیرد بلکه باید موقعیت و ارتفاع و برآمدگیهای آنها تماشاگر را در تنظیم سمفونی چشم نواز یاری دهد. به هیچ وجه درست نیست که شهرداران محترم یک خیابان را مثلاً شش طبقه و خیابان دیگری را دو طبقه پروانه دهند بلکه باید در هر کوچه و خیابانی تناسب زیبایی و نمایش انحناها و قوسها طوری باشد که مثل نت‌های موسیقی مجموعاً تابلوی زیبایی را پدید آورند.

تضاد عقل و عشق

در اینجا شاید بد نیست پاپیج این موضوع نیز بشویم که بحث تضاد عقل و عشق یکی از مباحث داغی است که از دیر زمان در ادب فارسی مطرح است و غالباً از سوی اکثریت مردم کشور ما پذیرفته شده و جا افتاده است حتی بیشتر تحصیل کرده‌های ما نیز نه تنها به پذیرش آنها تن در داده‌اند بلکه هر جا که در استدلال می‌لنگند به سراغ ابیات معروف در این زمینه می‌روند.

بای جویین سخت بی تمکین بود

بای استدلالیان چو یسن بود

یا :

بعد از این دیوانه سازم خویش را

آزمودم عقل دور اندیش را

و :

دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

زهشاران عالم هر که را دیدم غمی دارد

و هزاران بیت و ضرب المثل و کلمات قصار دیگر. در این بخش از مقاله می‌خواهم عرض کنم که هرگز نباید تعریف و توصیف از عشق به قصد تضعیف عقل صورت گیرد، زندگی بشر بدون عقل امکان پذیر نیست. تمدن و بقای بشر با عقل و اندیشه پایه ریزی شده است هیچ کس حق ندارد در زندگی عملی خود عقل را کنار بگذارد، در شرع مقدس اسلام دینداری و ایمان هر مومنی و مسلمانی بر پایه وجود عقل استوار است چنانکه گویند «كُلُّمَا حَكَمَ بِهَ الشَّرْعِ حَكَمَ بِهَ الْعَقْلِ»

دین مبین اسلام تکلیف را از دیوانگان ساقط کرده است دین مخصوص عاقلان است پس بنا بر این هیچ کس نمی‌تواند به بهانه طرفداری از عشق، عقل را زها کند و به صلاح هیچ کس هم نیست. بخصوص جوانان عزیز باید در این مورد دقت کنند و گول نخورند. اشتباه نشود اینکه عرفای بزرگ ایران از عشق دم زده‌اند هرگز منظورشان این نبود که عقل را بکوبند بلکه عشق از دیدگاه آنان عقل پیشرفته و پخته در مکتب ایمان است. بنده این عقل را تشبیه می‌کنم به آهنی که در کوره آهنگری داغ و سرخ شده است حالا شما می‌توانید به این فلز گذاخته بگویید آهن است و می‌توانید بگویید که آتش است بنا بر این از دیدگاه عرفان اختلاف عقل و عشق در کیفیت آن دو است نه در ماهیت.

علاوه از این، تفاوت‌های زندگی و پیشرفت ملت‌ها پیش روی ما آینه روشنی است. زندگی کشور های عقلانی و زندگی کشورهای احساسی به اصطلاح عشقی است.

احساس و عقل در دو زمینه متفاوت کار برده‌های متفاوت دارند، احساس غالباً در زندگی شخصی و خصوصی عمل می‌کند ولی عقل هم در زندگی خصوصی مورد استعمال دارد هم در زندگی اجتماعی، کار احساس تلطیف عقل است نه تضعیف آن. آن داستانی که در مثنوی شریف آمده فقط در مورد تهذیب نفس صادق است نه در باره طرد عقل. تهذیب نفس نیز مقدمه‌ای است نه متن و هدف.

داستان از این قرار است:

کز شما خود کیست در دعوی گزین
رومیان در علم واقف تر بدند
خاص بسیارید یک آن شما
ز آن یکی چینی سستد رومی دگر
بس خزینه باز کرد آن ارجمند
چینیان را راتبه بسود از عطا
در خور آید کار را جز دفع رنگ
همچو گردون ساده و صافی شدند
رنگ چون ابراست و بی رنگی مهی است
آن زاختر دان و ماه و آفتاب
از پی شادی دهل‌ها می‌زدند
می‌ربود آن نقش عقل و فهم را
پرده را بالا کشیدند از میان
زد بر این صافی شده دیوارها
دیده را از دیده خانه می‌ربود
بی ز تکرار و کتاب و بی هنر
پاک ز آرزو حرص و بخل و کینه‌ها

گفت سلطان امتحان خواهم در این
اهل چین و روم چون حاضر شدند
چینیان گفتند یک خانه به مسا
بود دو خانه مقابل در به در
چینیان صد رنگ از شه خواستند
هر صیاحی از خزینه رنگ‌ها
رومیان گفتند نه نقش و نه رنگ
در فرو بستند و صیقل می‌زدند
از دوصد رنگی به بیرنگی رهی است
هر چه اندر ابر ضوع بینی و تاب
چینیان چون از عمل فارغ شدند
شه در آمد دید آنجا نقش‌ها
بعد از آن آمد به سوی رومیان
عکس آن تصویر و آن کردارها
هر چه آنجا دید اینجا به نمود
رومیان آن صوفیان اند ای پدر
لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید آخرین نتیجه این حکایت که مولانا بیان می‌فرماید از آرزو و حرص و بخل و کینه پاک شدن است که حرف یک عاقل با ایمان نیز همین است.

امروز دنیا حالت عجیبی دارد آدم‌های قلدر و غداره کشی مثل بوش و شارون لجام گسیخته در جهان رها شده‌اند و عربده می‌کشند و نفس کش می‌طلبند حتی عارفان هم بدون یاری گرفتن از عقل و علم نمی‌توانند به تکنولوژی پیشرفته دست یابند، چرا که می‌دانند با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود.

در داستان رومیان و چینیان گر چه رومیان دل پاک و مزگی و مهدب دارند ولی دستشان خالی است. کتاب مقدس ما نیز ما را به انواع آمادگی‌ها فرا می‌خواند: «و اعدو لهم ما استتظتم من قوه و من رباط الخیل»

امروز ایران در برابر خواسته‌های نا مشروع اروپائیان و آمریکا ایستاده و هرگونه خطری را در این راه به جان می‌خرد می‌داند که همراه عشق (احساس) باید به تکنولوژی روز نیز

مجهز شد. ما با اعتقاد کاملی که به قدرت مطلقه خدا داریم باید زانوی شتر را نیز محکم ببندیم برخی از جوانان ما که در زندگی زناشویی شکست خورده‌اند کسانی هستند که تصور می‌کردند که با عشق (احساس) تنها می‌شود زندگی کرد زندگی عملی (نه خیالی) هزار دنگ و فنگ دارد که باید قبلاً در باره آنها اندیشید و مقدمات عملی و عینی و عقلانی فراهم کرد در زندگی عملی و اجتماعی عقل است که می‌تواند مشکلات را حل کند و راه حل‌های مختلف ارائه دهد این بحث را با کلام بی مثل و مانند مولایمان در گنجینه نهج البلاغه پایان می‌دهم.

آنجا که می‌فرماید :

«الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَالْجُودُ» کلمات قصار ۴۳۷

«يَخْرِجُهَا عَنْ جِهَتِهَا وَالْعَدْلُ سَانِسٌ عَامٌ وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ» کلمات قصار ۴۳۷

«لِالْعَدْلِ أَشْرَفُهُمَا وَافْضَلُهُمَا» کلمات قصار ۴۳۷

انسان از عظمت کلام مولا امیر المومنین علی «ع» دچار حیرت و سرگشتگی می‌شود.

ایشان به عنوان رهبر الهی کاملاً آگاهند که در مدیریت اجتماعی و انفرادی انسان از عقل

بی نیاز نیست، عدل برپایه عقل استوار است بنا بر این همیشگی و قابل اعتماد است ولی

جود بر مبنای احساس است و دل‌بخوایی؛ در عین حال که جود لازم است ولی آنچه که

جامعه بدان نیاز دارد عدل است و عقل

نتیجه گیری

اصولاً اگر در جامعه عدل حاکم باشد هر از گاهی به سخاوت افراد هم نیازی نیست. در آخر این بحث علاوه کنم که اینجانب در مدت ۳۰ سال تدریس متون عرفانی از قبیل: مثنوی، حدیقه سنائی، دیوان حافظ، منطق الطیر، تمهیدات عین القضاة، آثار شیخ اشراق شعرها و شعارهای زیبایی در تحسین از عشق خوانده‌ام از جمله در مثنوی معنوی:

عشق اسطرلاب اسرار خداست	علت عاشق ز علت‌ها جداست
چون به عشق آیم خجل گمردم از آن	هرچه گویم عشق را شرح و بیان
چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت	چون قلم اندر نوشتن می‌شکافت
شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت	عقل در شرحش جو خر در گل بخت

دفتر اول ص ۱۴

ولی مولوی و دیگران تنها زمانی که عقل خدادادی خواسته که بر علیه خدا طغیان کند او را نکوهیده‌اند. مولانا در دفتر اول در داستان پیر چنگی خطاب به خدا ستیزان می‌فرماید:

در شکستی چو ب استدلالتان	گر تکردی رحمت و الضاتان
آن عصا که دادشان بینا جلیسل	این عصا چه بود قیاسات و دلیل
آن عصا را خورد بشکن ای ضریر	چون عصا شد آلت جنگ و نفیر
آن عصا از خشم هم بر وی زدید	او عصاتان داد تا پیش آمدید
در تگر کآدم چه ها دید از عصی	دامن او گیر کو دادت عصا

دفتر اول ص ۱۰۵

و اگر با فلسفی سر خلاف دارد بدان جهت است که فلسفی به جای (تفکروا فی آلاء

الله) بر خدا تهمت می‌زند:

دم زند دین حشش بر هم زند	فلسفی را زهره نه تا دم زند
هرچه گوید آن دو در فرمان اوست	دست و پای او جماد و جان اوست
دست و پاهایشان گواهی می‌دهند	با زبان گرچه که تهمت می‌نهند

دفتر اول ص ۱۰۶

مولوی در داستان آن اعرابی و ریگ در جوال کردن و ملامت کردن دانشمندان، عقل و حکمتی را که نتواند گرهی از کار کسی بگشاید و نه سود دنیوی داشته باشد نه سود اخروی سخت مورد نگویش قرار می‌دهد و می‌فرماید:

یک جوال زفت از دانه پری
هر دو را او بار کرده بر شتر
یک حدیث انداز کرد از وی سوال
واندر آن پریش بسی درها بسفت
چیست آکنده بگو مصداق حال
در دگر ریگی که قوت مردم است
گفت تا تنها نماند این جوال
در دگر ریز از پی فرهنگ را
گفت شا باش ای حکیم اهل خُر
تو چنین عربان پیاده در اخوت
کش بر اشتر بر نشاند نیک مرد
شما ای از حال خود هم شرح کن
تو وزیری یا شهی بر گوی راست
بنگر اندر حال و انسدر جامه‌ام
گفت نه این و نه آن ما را مکاو
گفت ما را کی دکان و کو مکان
که تویی تنهارو و محبوب پند
عقل و دانش را گهر تو بر تو است
نیست عاقل تر ز تو کس در جهان
در همه ملکم وجوه قوت شب
نیست حاصل جز خیال و درد سر
تا نیاید شومی تو بر سرم
نطق تو شوم است بر اهل زَمَن
به بود زین حیل‌های مردهریک...
که دلم با برگ و جانم متقی است
حکمتی بی فیض نور ذوالجلال
حکمت دینی برد فسوق فلک
راه آن باشد که پیش آید شهی

یک عرابی باز کرده اشتری
وان جوال دیگرش از ریگ پر
او نشسته بر سر هر دو جوال
از وطن پرسید و آوردش به گفت
بعد از آن گفتش که ایت هر دو جوال
گفت اندر یک جوالم گندم است
گفت تو چون بار کردی این رمال
گفت نیم گندم آن تنگ را
تا سبک گردد جوال و هم شتر
این چنین فکر دقیق و رای خوب
رحمش آمد بر حکیم و عزم کرد
باز گفتش ای حکیم خوش سخن
این چنین عقل و کفایت که تو است
گفت این هر دو نیم از عامه‌ام
گفت اشتر چند داری چند گساو
گفت رخت چیست باری در دکان
گفت پس از نقد پوسم نقد چند
کیمیای مس عالم با تو است
گنج‌ها بنهاده باشی هر مکان
گفت والله نیست یا وجه العرب
مر مرا زین حکمت و فضل و هنر
پس عرب گفتش که شو دور از برم
دور بر آن حکمت شومت زمن
یک جوالم گندم و دیگر ز ریگ
احمقیم بس مبارک احمقی است
حکمتی کز طبع زاید و ز خیال
حکمت دنیا فزاید ظن و شک
فکر آن باشد که بگشاید ره‌ی

با وجود همه این شعارها آخرین نظر اینجانب این است که ملت ما نباید ستایش از عشق را در جهت سرکوب کردن عقل به کار گیرد، آنهایی که ظاهراً عشق را بها داده‌اند اگر نظرشان فقط سرکوب کردن عقل بوده باشد آن نظریه، نظریه امروزی و مناسب زمان ما نیست. از قول هر کسی باشد باید با دید انتقادی با آن برخورد شود. علاوه بر این اکثر کسانی که در توصیف و ترجیح عشق بر عقل داد سخن داده‌اند اولاً نظرشان همان عقل پخته در بوته ایمان است. ثانیاً همان شاعران در جهت تقویت جبهه عقل نیز زیباترین تعبیرات را آفریده‌اند.

سنایی از ده باب حدیقه الحدیقه یک باب را به توصیف عقل اختصاص داده آنجا

می‌فرماید:

خوشه چینان خرمن خردند	هرچه در زیر چرخ نیک و بدند
شد بدو راست کار علم و عمل	چون در آمد ز بارگاه ازل
هم ره امسر بسته در هستش	هم کلید امور در دستش
سپس بود و هست و باشد اوست	مایه نیک و سایه بد اوست
آخر شرع اول عقل است	در حرفی که پرده‌ی نقل است
حرف و آواز در خزد به عدم	هر کجا نطق عقل بر زد دم
هم رسول است و هم تکهان است	عقل هم گوهر است هم کان است
نفس را علم بخش و یاری ده	جسم را جان و بردباری ده
عقل هر جایگه خلیل تو بس	عقل در راه حق دلیل تو بس
ورنه گردی به هر رهی چورهی	چنگ در زن به عقل تا برهی
بس به جان گوید این بکن مکن آن	کن مکن در پذیرد از فرمان
ذات او را مدبسر الاقرب	خوانده از قول صایبان عرب
پنج حس را غلام او کرده	عقل فعال نام او کرده

صص ۲۹۵-۲۹۶

پایان کلام:

باید اعتراف کنم که این برداشت غلط از تعامل عقل و عشق در ادبیات ما جا افتده بدین زودی ریشه کن نخواهد شد این کار قطعاً به پیگیری مداوم و خستگی ناپذیر نیاز

دارد و باید پیه خیلی از تهمت‌ها را به تن مالید شاید که برخی از جهال چنین آدمی را به بی‌اطلاعی و عدم آگاهی از عمق مسأله متهم سازند. حسبنا الله .

صراحت و اختفا در ادب فارسی

رمز گرایی و گریز از صراحت و پرداختن به ابهام آفرینی که از ویژگی‌های نماد پردازان است در ادب فارسی نیز از سال‌ها پیش وجود داشته و همیشه میان این دو نظریه تضادها و برخوردهایی رخ داده است .

در این مجادله برخی طرفدار جدی ابهام در بیان مسائل ادبی هستند و معتقدند صراحت در بیان ادبی از زیبایی آن می‌کاهد و شعر را تا حد یک شعار تنزل می‌دهد . اینها معتقدند بیان ادبی مثل یک جنگل مه آلود هر قدر ابهام‌آمیزتر باشد به همان اندازه هم زیباتر خواهد بود با این بیان است که قدرت تخیل انسان به کار می‌افتد و تعابیر زیبا و دلنشین از یک بیان واحد پدید می‌آید این بحث در ادب فارسی از مباحث دیرین است از آن میان جامی طرفدار پر و پا قرص وجود راز و رمز بوده و هرگز اجازه نمی‌دهد که شعر به سوی همه فهم بودن و صراحت هدایت شود او می‌گوید:

شعر کافتد قبول خاطر عام خاص داند که سست باشد و خام

اما بعد از آشنایی ایرانیان با ادبیات غرب طرفداران صراحت و حذف ابهام در ادب فارسی دل و جرات بیشتر یافتند و اعلام داشتند که سودمندی شعر در این است که پیامی داشته باشد و این پیام نیز آنچنان روشن باشد که به سهولت در اختیار توده مردم قرار گیرد و اگر شعری این ویژگی را نداشته باشد بی‌معناست و به درد زمان خود نمی‌خورد . در چهل سال اخیر موج تازه‌ای پیدا شده که طرفداران آن معتقدند بهترین شعر آن است که هیچ معنایی نداشته باشد و هیچ مفهومی را به خواننده تحمیل نکند و به خواننده اجازه دهد که خودش هر معنایی را که دوست دارد از آن شعر تصور کند به اصطلاح آزادی انتخاب را از خواننده سلب نکند این تلقی در مدت کوتاهی به سایر هنرها نیز سرایت کرده چنانچه چندی پیش از سوی هواخواهان این فکر در تهران یک نمایشگاه نقاشی برگزار شد که

در آن نمایشگاه یک تابلو با بوم سفید بدون تصویر برنده نمایشگاه اعلام شد. وقتی از داوران علت این انتخاب را جویا شدند گفتند این تابلو آزادی تماشاگر را به هیچ وجه محدود نمی کند بلکه به وی این امکان را نیز می دهد که هر منظره ای را که دوست دارد روی آن بوم مجسم نماید. اما برخی به نظریه میانه ای نیز روی آورده گفته اند شعر در عین اینکه باید در اوج زیبایی باشد باید همه فهم هم باشد.

از این نظریه تحت عنوان سهل و ممتنع یاد می کنند و مثل اعلامی آن را شعر و سخن سعدی می دانند که در عین زیبایی و سادگی کسی نمی تواند مانند آن را بیاورد: « هر چه نپاید دل بستگی را نشاید »

و یا:

به زیورها بیاریند مردم خوبرویان را تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی

و یا:

گفته بودم چو یسای غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چو تو بیایی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی